UCLA

START

UCLA Reprographic Service

UCLA

REEL 32

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

← - - - - - - - - - - →

6 inches

Reduction Ratio 10:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
  damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 32

(Richter-Bernburg No. 68)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title : Jāmeᶜo l-favāyed

26 fols., 180 x 130 mm

~~No 757~~

Dr. [illegible]
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

۲۲۴۲

درد دندان نوع دیکر
فلفل را بکوبند و ماسه که بکوشانند و در دهن
کیرند که درد رفع شود و سلام

علاج درد دندان

نوع دیکر
فلفل را کوفته ...
و در دهن کیرد نافع بود

علاج خون آمدن از بن دندان
بکیرند برک مورد و آب ...
و در دهان نکه دارند خون باز دارد

اکر خون آمدن از بیخ دندان آید
بکیر تازه را در دهان بکیرد خون آمدن باز دارد

نوع دیکر

علاج درد معده

نوع دیکر ... که از ... بر آمده ... علاج ...

DR. CARO
ISFAHAN
19 35
MINASIAN

BLANK PAGE

زنیکه در رحم باد داشته باشد و آبستن شود و دو ماه و سه ماه نگه دارد و بیندازد
بکیرند جوزبوا و قرنفل و لسان ثور و ج و دارچینی مصطکی سنبل عود قاری کبابه جنبر زعفران
هم همه متساوی را این دارو ها را بکوبند و بعسل معجون سازند چنانکه رسم است ...

DR. CARO 19 35 ISFAHAN MINASIAN

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود حکیمی را که بقانون حکمت و کمال الصانعه رحمت رافع انواع امراض
اصناف اعراض است جلت آلاؤه و عمت نعماؤه و درود نامعدود رسولی را که
بکاوی رسالت ونیز بدم نبوت طبیب عیوب امت و شفیع صدور ملت است صلی الله علیه و آله
و عترته اجمعین الی یوم الدین بعده چنین گوید بنده فقیر و کمینه حقیر المستشفی بشفاء
النافع المجیب یوسف بن محمد بن یوسف الطبیب المشتهر بیوسفی ستر الله
عیوبه و غفر ذنوبه که چون نوبتی حضرت فیاض رساله علاج امراض که علاج هر مرضی
و دوای هر عرضی در وی مسطور و مذکور است صورت اتمام و سمت انتظام یافت

وبشرف مطالعه بعضی از فضلاء نامدار که ایشان از ابناء ضعیف مقدار التفاتی می نمودند مشرف
گردید اشارت فرمودند که کتاب در شرح مشکلات و طریق ترتیب
مرکبات که در آن رساله مبین و معین شده بود بار دوم فواید و فراید از علامات
امراض و امارات اعراض و غیرها باید نوشت تا از مطالعه آن کافه
انام از خواص و عوام منتفع و بهره مند گردند لاجرم عنان قلم بصوب این
مرقوم که بجامع الفواید موسوم و معروف گشت امیدواری بجناب باعث
باری عزشانه آنست که بتواصی رضا مقرون و منور گردد الان وقت الشروع
فی المقصود و بعون الملک المعبود روغن ابراهیمی ... مطلق صداع جواه یکسن خلطی
از اخلاط بود خواه چیزی دیگر از گرمی و سردی و خشکی و تری با ماده و غیر آن
ای دیده زد و سر ولت برنج و عنا ... رگ و کت کن طلب راو راحت
خطمی و بنفشه و سبوس و گندم مجموع کوبیده در آتش نه با هفت بار شوید
مذکوره کل خطمی و بنفشه از هر یکی سی درم سبوس و گندم پانزده درم همه را در چهار من
آب بجوشانند تا از دو که یک من آید نیم گرم با شوید کند صداع دموی بود و سر گران ...

علامتش سرخی چشم و زردی و تشنگی دهان است ای درد سری که گفته از خون پیدا
گردد تدبیرش رگ سر و دو بگشا شربت گلاب قند و آب لیمو ترتیب کنی و
ماش و عدس ساز غذا صفت شربت مذکور گلاب چهار سیر ده مثقال
قند سفید شیرین کرده پنج درم آب لیمو اضافه نمایند [illegible] درد سر که از صفرا باشد
علامتش تلخی دهان و زردی چشم و زردی است درد سر تو اگر بود از صفرا صندل
مکن آب گشنیز طلا و از شربت مطلب شراب نارنج و از اغذیه کشک
جو و ماش و اگر صفت طلای مذکور صندل سفید نیم مثقال در چهار سیر آب گشنیز
حل کرده لته کتان کهنه زبان زبان طلا کنند صفت شراب نارنج قند سفید
نیم من در نیم من آب جوشند تا یک یک غلیظ شود [illegible]
سیر آب نارنج اضافه نمایند اما [illegible] المسهلات کم
بعد از نفع صفرا [illegible] از آن از صفای فارد ره و غیر صنعت منضج و برنده صفرا
بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال السبستان سی عدد و تمر هندی
و آلوی بخارا از هر یک پانزده درم همه را در سی سیر آب جوشند به جهت شراب آید
صاف

صاف کنند و دو سیر ترنجبین سفید در آن حل کرده و صاف کرده بیاشامد
بیماری که هر کس شد ز صفرا باید که خورد در بهر دفع صفرا با حب بنفشه یا نقوع مسهل
یا آب انار زیر خشت اعلا صفت حب بنفشه دو درم تربد یک درم رب السوس
و پوست هلیله زرد از هر یک نیم درم محموده و افتیمون یعنی بادیان رومی
از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته با آب حب کنند و جهت ساختن شربت بنفشه
با چیزی که مشابه آن باشد غلیظ شود و سحر فرو برند [illegible] در صداع [illegible]
خواهد آمد انشاء الله تعالی صفت نقوع [illegible] سنا مکی خاصه و پوست هلیله
زرد از هر یک پنج درم تخم کاسنی نیم کوفته یک مثقال بنفشه و گل نیلوفر [illegible]
از هر یک دو مثقال همه را یک روز و یک شب تمر هندی و آلوی را و گشنیز
[illegible] از هر یک ده مثقال همه را یک روز و یک شب در همین آب گذاشته سحر صاف
کنند و سه سیر شیر خشت در آن حل کرده و صاف کرده نیم گرم رغبت کنند
صفت [illegible] شیر خشت سه سیر و سه سیر گلاب حل کرده و صاف [illegible]
سیر آب انار میخوش که با شحم آن فشرده باشند اضافه نمایند صداع بلغمی

اگر دراز کهنه شود با روغن بابونه و بر قضیب مالد و بازن … کند [illegible]

یعنی درد سر که از بلغم باشد علامتش گرانی سر و بسیاری خواب و سستی اعضا است
انزاکه صداع بلغمی شد پیدا گو روغن قسط و فرفیون سازد طلا شربت از طبیخ بادیان سازد
و شیند طلا کند کبوتر از بهر غذا صنعت روغن قسط قسط چهار درم
سلیخه و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک سه درم جند بیدستر دو درم همه
را کوفته در همین آب جوشانند تا از یک بر پنج سیر آید صاف کنند ده سیر
روغن زیت با آنچه اضافه نموده بجوشانند تا روغن باند صنعت روغن فرفیون
فرفیون و قسط از هر یک دو درم جند بیدستر یک درم و نیم درم بود نه کوهی سه درم عاقرقرحا
و دو درم و نیم کندش یک درم موزیج نیم درم همه را کوفته در همین شراب یا آب بجوشانند
تا از یک بر پنج سیر آید کند صاف کنند و ده سیر روغن زیت با آنچه اضافه نموده
بجوشانند تا روغن بماند و طبیخ بادیان عبارت از آن بود که بادیان
در روی جوشیده باشد صنعت مسهلات که در … بلغمی دهند بعد از نضج و تر زده
بلغم و ظهور آثار آن از اعتدال قوام قاروره و غیره صنعت منضج و تر زده بلغم بادیان
و بادرنجبویه و افسنتین از هر یک دو مثقال … سیاوشان و اصل السوس مغز بنم کوفته از هر یک

دو درم

دو درم همه را بجبر بجوشانند همه را در سی سیر آب جوشانند تا از یک بر پنج سیر آید و صاف
کنند و بده مثقال گلقند عسلی شیرین کرده نیم گرم آشامند صنعت گلقند
برگ گل سرخ تازه همین کوفته تا غنچه کرده یک من عسل آمیزند و چهل روز در آفتاب
نهند یا برگ گل خشک هیچ سبر بکوبند یا بدست بمالند و گلاب تر کرده نزدیک
دو ساعت بگذارند و یکمن عسل آمیخته دو سه جوش دهند از بلغم اگر زرا
مرض شد پیدا زان پیش که افکند ثفل را از با اخراج کنش بحب اصطمیخون
با حب صفت حب اصطمیخون صنعت حب اصطمیخون زبد و صبر سقوطری دو
سنبل از هر یک سه درم بسفایج و پوست هلیله زرد از هر یک ربع درم تخم حنظل
و محموده از هر یک نیم درم نمک همه را بکوبند و تر زده نیم درم غاریقون بمویز بنشسته
اضافه نمودن با آب کرفس حب کنند … [illegible] … حب بکر بسازان
بود … و فرو برند … حب یاره زبد یک درم حب السنبل و افسنتین
از هر یک سه درم تخم حنظل دانگی نمک همه را بکوبند و بیزند همه را کمک و بابیزد
غاریقون بمویز بنه بر کنند زانیده و یک درم ایارج فیقرا اضافه نموده با آب بادیان

4 … سه معجون که بزرگ … [illegible] … کند
[illegible]

خمیر کنند و حبها ساخته بطریق حب اصطمخیقون فرو برند حب ایارج فیقرا معطکی

زعفران و سنبل و حب بلسان و عود و بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر

مثقال صبر سقوطری هشت مثقال و بعضی شانزده مثقال میکنند همه را کوفته و بیخته

در شیشه نگاه دارند صبر سقوطری و عصاره افسنطین از هر دو معطکی

از هر درمی مجموده و تخم حنظل از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته باب کرفس خمیر کنند

و حبها ساخته بدستور حب ایارج فرو برند بزور و سرکه از سودا باشد

علامتش تیرگی رنگ و خشکی بینی و فکر فاسد کرد و در دسری از اسباب شد سودا

ازو دست مده شراب افتیمون را از شربه و اگر ادکوی سار غذا و صنعت شراب

افتیمون افتیمون ده درم در همین آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و نیمن تنگ

سفید در ان حل کرده بجوشانند تا بقوام آید صفت روغن بابونه بابونه تر سیر از عین

کنند همین و در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند با گل بابونه خشک پانزده درم

در همین آب جوشانند تا نزدیک پنج سیر آمد صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه

نموده بجوشانند تا روغن بماند صفت روغن بادام مغز بادام مقشر پنج سیر قند با خبری که مشابه

آن

آن بود پنج درم بکوبند و قطره چند آب گرمی بروی بپاشند و در طبق مس که بروی

آتش گذاشته باشند بمالند تا روغن که داشته باشد بیرون آید

بسهال علیحا بود بعد از نضج سودا و ظهور آثار آن از اجتماع و دردی فاردره و عبو

صفت مسهل و بزوره بود اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان کوهی

و شاهتره از هر یک ده مثقال بر سیاوشان پنج بادیان و اصل السوس مقشر بکوبند

از هر یک دو درم همه را در دو سیر آب جوشانند تا نزدیک به نصف آید

و ده مثقال قند سفید شیرین کرده هم گرم رغبت نمایند کرد و مرض تو چون از سودا

باشد که نفث پاک شود از سودا معجون نجاح یا حب افتیمون یا حب اسطو

خودوس شاه دل زنها معجون نجاح هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله از هر یک

ده درم اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و تربد از هر یک بخورام همه را بکوبند

و بیزند و لاجورد شسته و غاریقون مجموعه برگزیده از هر یک دو درم

اضافه نمایند و بجبا روه سیر عسل سرشته بر پا بحفظ اعلولها کنند و بخورند

صفت حب افتیمون افتیمون یکدرم و نیم بسفایج نیمدرم خربق سیاه دانگ نمک

از هر یک ربع درمی اسطوخودوس دو دانگ همه را بکوبند و ببیزند و ایارج
فیقرا که منش در صداع بلغمی گذشت و غاریقون همونیه بیز گذرانیده از
هر یک نیم دانگ با نیم درم اضافه نموده با آب خمیر کنند و حبها ساخته و در شربت
بنفشه یا جرکه مثانه آن بود غلطانند و فرو برند صفت شربت بنفشه
در علاج خیالات خواهد آمد ان شاء الله تعالی صفت حب اسطوخودوس
اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درم زرد و پوست هلیله کابلی
و پوست هلیله زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم تخم حنظل دو دانگ
همه را بکوبند و ببیزند و دو دانگ غاریقون همونیه بیز گذرانیده اضافه
نموده با آب خمیر نموده و حبها ساخته بدستور حب افتیمون فرو برند
صداع که از گرمی آفتاب حادث گردد علامتش تقدم مقارنت آفتاب گرمی و خشکی
دهان است از گرمی آفتاب هر که زار برگشت مزاج در وسر بندید
آب گل خطمی و لعاب اسپغول آمیزد و بکند گرمی سازد طلا علاج
صداع که از خوردن چیزهای گرم حادث شود و همین دستور است صداع

دیگر که از سردی هوا عارض شود علامتش تقدم ملاقات سردی هوا است و علاجش
نزول است کردی مباشرت و سردی هوا نزان آن که از آن شود صاحب عنبر بید
مرکی غزلادن و مشک در روغن زنبق حل کرده سازد طلا علاج صداع که
از خوردن چیزهای سرد عارض شود و همین طریق است صفت طلا که مذکور
مرکی نیم درم کوفته عنبر لادن یکدرم گداخته و مشک نیم دانگ سوده در روغن زنبق یا بابونه
ده درم گرم کرده بهم آمیزند و طلا کنند زمان زمان طلا کنند علامت
جواهر بسبب ماده گرم و تیز بود دو عزان هر کس که صداع رنجه دارد او را بر سر قطرات
درد بارد او را از بینی او چو ریم آید با خون البته صداع او بگذارد او را اندرون ریم
خون از علامات اندفاع صداع است سبب آنکه دلالت کننده است بر دفع ماده و دفع
شقیقه بیرون و هم سر از درد شقیقه آی که با نبض نگشا ورج علاج
با شمع بکوبد در زعفران افیون در سبز طلا خمیر سازند بگلاب صفت طلا به
مذکور صمغ عربی یک مثقال زعفران نیم دانگ افیون یکدانگ همه را کوفته و بیخته
بگلاب خمیر کرده و بر روی کاغذ ساخته بر شقیقه چسبانند

یکی از دو برده که بر روی مغز کشیده شده علامتش درد مود تب دائمی و هذیان و خیره
و سرخی زبانست سرسام کسی را که بود از احتباس باشد چو زخون مده شراب عناب
از ماش و عدس غذا کن و طلی ساز از صندل و آب گشنیز و گلاب صفت شراب عناب
هیج سیر در یکمن آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و انجمن قند سفید در آن حل کرده بنوشند و بقوام
آید صفت طلی مذکوره صندل سفید هم مثقال و ده درم آب سیب و ده مثقال آب گشنیز
و هیج درم گلاب حل کرده در کشنیه کنند زمان زمان بر دماغ دارند اهم در علاج
سرسام چون از صفرا بود علامتش تب تیز دائمی و هذیان و بیخوابی و دیدن [illegible]
و چون از سودا باشد تب دائمی و هذیان و بدخویی سرسام چو عارض شود از
صفرا تب یا آنکه بعد بعد آید از سودا است باید که بهند [illegible] از بهر علاج در آب
گل بنفشه و سنبل [illegible] ده درم [illegible] از شیرینها عرق بکشید و عرق کاسنی بقند شیرین
کرده استعمال هم ساخته مناسب است و از غذا ماش آب جو و ماش مقشر و اسفناج
و در میوه ها انار شیرین دهند دانه و مراد با آب گل بنفشه تر [illegible] چو بسته باشد
اهم در علاج سرسام چون از بلغم بود علامتش [illegible] دائم و گرانی خواب و هذیان است

از بلغم اگر بد بشد سر سلامت از دردی غم لب لب آمد نجات تدبیر [illegible] باید کرد
باشد که زود دفع آن بر آید کامت تدبیر بلغمی در علاج تنها خواهد آمد ان الله [illegible]
[illegible] در سرسام خاصه در صفرای دموی سرکس کند سرسام [illegible]
بر بستر بخودی علیل آمده است بولش چه بیان شده است صوت آب بر آمدن [illegible]
دلیل آمده تا نه بول دال است بر موت بواسطه آنکه دال است بر نامی توجه [illegible]
بجانب دماغ علامت در سرسام خواه دموی بود و خواه غیر آن سرسام گشت
چو رخت عقل سوخت در مجمع ما کند بر ایشان [illegible] کر منتج ابدت عروق
مسعد [illegible] زمان نیابد [illegible] انقباح [illegible] رفتن و [illegible] کردن است
نسیان یعنی فراموشی علامتش [illegible] گران سر و رطوبت و آب
رفتن دهان و بسیاری خواب است النسیان چو شود منفعل [illegible] باشد [illegible]
و وقت از آن بر ایشان حالت [illegible] ز برای دفع آن [illegible] باشد از ماده [illegible]
یکمثقال ماده الحیوه [illegible] معجون [illegible] و طریق ترتیبش [illegible]
[illegible] جوز هندی از هریک ده درم [illegible]

خضاب [illegible] ان [illegible]
[illegible] موی را سیاه [illegible]
[illegible] روی سوخته [illegible]
خضاب [illegible]
خضاب دیگر [illegible]
خضاب [illegible]

سرگویان پخته دست فشرده دارند تا عسل که در آنسه باشد بیرون آید و جمود که گذارند از
باطل شدن حس و حرکه بیمار در باقی ماندن او بر شکل که قبل از این حال بوده حدوث
علت از استیلای سوداست چون به تجربت جمود که در حادث رنجی که زایل بود
گردد حادث که اصل بدا و علت فی مابید صحت که بنود در گردد حادث دیگر عی
که درین مرض و جمیع مرضها سوداوی نافعست شاء مکی خاصه دستغایچ هم گوفته از هر یک
پنج درم افتیمون در لکّه بسته چهار درم شحم حنظل دو درم بنفشه و بادیان و بسفایدان
و بابونه از هر یک درم همه را در سه سیر آب بجوشند تا از دنگ بده سیر
آید صاف کنند و ده درم شکر زرخ و ده مثقال مغز فلوس در آن حل کرده و صاف
کرده و دو مثقال روغن بادام و سه مثقال روغن بابونه اضافه نمایند و بر دو کوب
نیم گرم عمل کند صفت روغن بابونه در صداع سوداوی گذشت هم در علاج حمود
هر گاه که بر د حمود است اجسم رواج از وی شود دست متاع صحت راج انها که مبادر
علاج نتوانند با سرکه کنند خلط سودا اخراج اخراج سودا در سعوری بعبی کنند
که صفش در علاج رباعی سابق بعد گوش دو دو در حین شوریکی از مسهلات که در صداع

[illegible]

حل کنند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و آمله و شیطرج و زراوند و از
هر یک بابونه از هر یک ده درم بکوبند و بیزند همه بهم سرشته هر صباح دو مثقال اغذا
کنند و فرو برند حمی جو بر عنوت که عبارت از بطلان و نقصان ذکر است
از بلغم باشد علامتش گرانی سر و چشم و بسیاری خواب و حزر یا فتن لذ جری سر دارد
ای قدرت تو از جنون عنوت شده لیث در کار تو زین عارضه صد گونه شکست مرزدار معجون
بلادر درمی می خورد که از آن بلا برهی اسیرت صفت معجون بلادر در سینه دانه
و خط و فلفل و اکیر از هر یک ده درم برگ سداب و حنظل تا و زراوند
هر و حب الغار و چند بید دستر و شیطرج و تخم سنا از هر یک پنجدرم همه را بکوبند و بیزند
و به بیمن عسل و دو مثقال روغن جوزه چهار مثقال و نیم عسل بلادر سرشته هر صباح
یکدرم از وی غلوله کنند و فرو برند صفت روغن جوز منوچو ریح کشمش
با جز یکی مشابه آن تو و ریح درم بکوبند و قطره چند نمک آب بر روی پاشند و بار تا
روغن بادام کنند کیفیت گرفتن عسل بلادر طرف بلادر که در جانب
درخت بوده بیرند چنانکه علتش تا بان شود لیس با بر کم کرده یکبیره بلادر ار

DR. CARO MINASIAN 1935

الآن

سوداوی گذشت سبات که خواب در غایت گرانی علامتش در بینی
آب رفتن و دهان رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی بول است اگر
بود سبات از روی صلاح باید که باتمام درشنادم صحیح از بوره مقل فی
سازی که بود اورا از رای باب صحت مفتاح صعتر فی مذکور مستعمل
از زرق و بوره از هر یک مثقالی بکوبند و بیزند و با آب برگ شناف کنند هم
در علاج سبات که از ماده سرد و تر بود از عارض سبات که دی چرکیم کرده
بدنت فسرده از صورت نخ زهنب عمل اگر نه بهر سو کند آید رغم نوودود
دستان آوخ دگر عمل که درین علت و جمیع عنفهای بلغمی مغید است سنا مکی
حاضر و فنطوریون دقیق و مغز کاجره و نیم کوفته از هر یک سه درم هر بد نیم کوفته
چهار درم با دیان و پوست با دیان و بابونه و حلبه از هر یک دو درم
شحم حنظل یک درم الخرمه سه درم را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک به ده سیر آید
صاف کنند و ده مثقال قابنده و مثقال سقل ازرق و دو درم بوره ارمنی
با نمک دران حل کرده و صاف کرده سه درم روغن کنجد اضافه نمایند و بدو شب

نیم گرم عمل کنند سهوکرم که بیخوابی نوجون فزون شد از حد افیون جو بود کنند اگر
خود در روغن بادام و بنفشه حل کنند هر شب قدری بال از ان در سر چکانند که بیخوابی شب
از اعتدال درگذشته چون از صفرا بود علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره بیست
مراد بر روغن بادام بنفشه روغن بنفشه بادام است و کیفیت ترتیبش آنست که یکمن مغز بادام
مغشر بر بیم کرده و نیمی بنفشه تازه در خلط کنند و چهل روز در میان جامه خواب
کنند اسشنه در هر دو سه روز باد دهند و بعد بغیور روغن بادام که در علاج
جمود مذکور شد روغن کنند تا بیست درم گل بنفشه تازه با نیمی روغن بادام در
کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا پانزده درم گل بنفشه خشک در نیمی آب
جوشانند تا نزدیک به سیر آب آید صاف کنند و ده سیر روغن بادام اضافه نموده
بجوشانند تا روغن بماند علاجست در بیخوابی خواه حاری بود و خواه غیر آن
بهار نوسرونت که خوابش باید کرد برای دفع آن نشوی میشاید با بیخوابی اگر
بود و موجب خشکی بعد از آنکه خواب اصلی برباید جنون بیفزاید باوا که لوندانی مرضی
از ماده سوداوی سرسام که از آن بدیده عقل نموده اما علامت جنون باید بود

صفت خون سیاوشان
هر یک نیم درم از دی سپید رود از زرده تخم
مرغ نیم برشت بیامیزند
شکم به بندد

جنبش همه بر صورت زیبای جان کو لیکن همه بر صدای چنگ و نی و عود علاجش چون در مرض
تو غلط سودا افزود دیوانگی است از آن سبب روی نمود باید که مداومت کنند
بر معالجه گزوی رود این مرض چو از التفات دود عشق مرضی است سوداوی
شبیه بمالیخولیا که مردم بوند بکار بواسطه کثرت اختلاط با جوانان و افراط
فکر در حسن و شمایل ایشان عارض شود علامتش زردی روی و خشکی دهان و خواب
و گریه دائم و اختلاف نبض عاشق در وقتی که معشوق را ببیند یا نام او شنوند
هر کس که براه صدق عاشق باشد در طور طریق عشق صادق باشد نزدیک طبیب حاذق آن
شیفته را وصل است علاجی که موافق باشد و اگر وصل میسر نشود دیگر تدابیر آنکه
معشوق سخنان زشت ناپسندیده که نفرت شود روایت کنند با عاشق را القصه تا مل
معتقد سازند که مباشرت و مصاحبت مزیل عشق و دافع اندیشه معشوق نیست و می
را از اسباب ادراک این مرض حلاوت گردد که در آینه خوبان مشاهده جمال میکنند
کنند و جمعی را عارض شود که صورت را نیز در میان زنبند دور از اربعین کرده
سر جوان از نجی رغمی باشد علامتش گرانی سر و رطوبت بینی و سستی اعضا و ترقی نبض است

از دست بخار چون بگرد و سر مرد اطریفل جوز و مسهل می باید کرد از اشربه باید شراب لیمو
و از اغذیه اسفناج کباب می باید خورد صفت اطریفل خورد هلیله سیاه و آمله
و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک هشت درم
بکوبند و به بیزند و سی درم روغن بادام که صفتش در علاج سر مذکور شد اضافه
نموده بدست بمالند و بعد به سیر عسل بسرشند هر صباح دو مثقال از روی غلولها کنند
و فرو برند و صفت شراب لیمو قند سفید من در همین آب حل کنند تا مثل سکنجبین غلیظ
شود دیگ را فرو گیرند و سیر آب لیمو اضافه نمایند صدور بیمار یک بدن حسم گوش
برخواستن چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و فراموشی و خواب
از آنکه وردن او نی را بگیرد تاریکی چشم جوبر باشد بگیرد باید که خورد کباب
با قلیه خشک و سیر و پیاز مثل آن پرهیزد و از اشربه شربت لیمو که صفتش
در شرح رباعی سابق مذکور شد اختیار نماید که معروف و مشهور است
علامتش و جمیع اقسام گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان است از آنکه فصد
علت مرغ انگیزد باید که رسوبهای تر پرهیزد از خوردن لحم برگیرد قطع النظر

ورگ ذون خود عضو صببّ او بزدو اگر سیم کو رعروالبوزد و سر صباح یکدرم در سر سیر کلاسه حل
کرده بقند شیرین سازد و رعب نبایر بنفع تمام دهد سکته عبارت از باطل
شدن حس و حرکت جمیع اعضاست چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و روی بار
علامت غلبه خون است هر کس که هیچ نکند او بکشن فتاد سیم حس می هم و کرزنت باد
گر سرخی چشم روی مبین آورا در دم باید رگ سر و روی کشاد و اگر ماده بلغم بود ده مشعل
عسل در چهار سیر عرق بادیان حل کرده نیم گرم در کلوئیش باید ریخت وحقه که
صفتش در علاج سبات مذکور شد بکار برد و طایفه نمدی بر سرش نهاده تا به گرم گردد
راز مان زمان بربالای تابه باید نهاد علامت که صاحب سکته زنده است یا مرد
چون صاحب سکته را نفس نشود زان گونه که در حیات او شبه شود که عکس تو هنگام نظر
افکندن در دیده او دیده شود زنده بود کابوس که مردم او را عبدالجبه گویند علامتش درد موی
سرخی چشم و بسیاری خواب [illegible] که ماست شود در بعضی فراموشی و کاهلی و سفیدی زبان
و سستی اعضا و در سوداوی خشکی چشم و بینی و تیرگی روی و فکر فاسد است چون حجت کابوس
شود علاج [illegible] خواب برد لیش گرد و سر د سر باد و مگر حجت آن ماده [illegible]

اگر ماده خون بود فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر صاحب ان مسهل باید داد و علاج [illegible]
در کابوس خواه دموی باشد خواه غیر آن هر کس که بسیاری کابوس بود و در کم [illegible]
علاجش نزود و در آخر کار یا تو د دیوانه یا صرع گردد بدین یا سکته [illegible]
عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش سردی لمس و رطوبت [illegible] ان و کاهلی [illegible]
چون عضو کسی را کرخی روی نمود از روی علاج باید کش فی فرمود باید بعد
بعد از ان روغن قسط چند انکه در جنبش براید بعضو و صفت [illegible] و که بلغم را [illegible] دفع
کند تخم ترب شبت و بیخ فی از هر یک ده درم در سی سیر آب [illegible] صاف کنند و سی درم
سکنجبین عنصل و یکدرم بوره ارمنی با نمک در ان حل کرده نیم گرم بیاشامند
و چنین [illegible] شکم را البته [illegible] کنند کرقی شود و صفت سکنجبین عنصل عسل نیمن گویند با غلیظ
شود [illegible] سرکه عنصل اصاف نمره و [illegible] بکار دهند صفت سرکه عنصل بکمین بیاز
عنصل که [illegible] باره کرده [illegible] در رشته کنند و چهل روز در سایه [illegible]
یا [illegible] من سرکه کهنه که در [illegible] کنند و دو ماه در آفتاب نهند یا هیمنی بیاز عنصل
ریزه کرده و چهار من سرکه کهنه جوش دهند تا [illegible] شود صفت روغن قسط که در صداع

بلغمی کنند ... بطل شدن حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش در بلغمی سپیدی
روی و رطوبت بینی و فراموشی و غلبه خواب است چون عطس ریح برگشته گردد و سرد
نصف بدنش از حرکت آید و از درد رخنه تا بر وز چارم جرماها عسل سیخ می باید خورد
صفت ماء العسل یکمن در ده من آب جوشند تا بنصف من آید هم در علاج فالج که از بلغم
چون صاحب فالج را چهارم آید از ماء الاصول سیر بخشش می باید از لحم کبوتر و آب نخود
باز بر و زعفران غذا می باید صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر
از هر یکی پنج درم انیسون و بادیان از هر یکی سه درم مویز دانه بیرون کرده ده درم
همه را در یکمن آب جوشند تا بنیمه آید صاف کنند و یکمن عسل در آن حل کرده بقوام
از مدور صباح از وی ده مثقال در پنج سیر گلاب حل کرده نیم گرم بیاشامد هم در علاج
فالج که از ماده سرد و تر بود چون چهار ده روز فالج گذرد باید که معالج العمل دست بر دوا نگاه
دهد دار وی مسهل دو سه بار باید که مریض را حجب کرده [illegible] که در این مرض
و جمیع مرضهای بلغمی نافعست سنا مکی حاشا و بسفایج هم کوفته فنطوریون دمیی از هر یکی
پنج درم تخم کرفس و بادیان و انیسون [illegible] از هر یکی سه درم شحم حنظل دو درم همه را در سیر

ابر

آب جوشند تا نزدیک بده سیر آید صاف کنند و در از هفت درم بوره یا نمک
و یازده درم عسل در آن حل کرده و صاف کرده پنج درم روغن زیت یا کنجد اضافه
نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند هم در علاج فالج که از رطوبت بلغمیه بود
مطبوخ شوی سنا چو نزدیک شود در منضج و مسهل و عمل فایده دید از روغن
قسط و فرفیون گشنیز چند انکه در دست بباید مالند صفت روغن
در علاج خدر و صفت فرفیون در صداع بلغمی مذکور شد صفت روغن شونیز سیاه
دانه دو سیر مغز بادام تلخ سه سیر کشنیز [illegible] مشابه آن بود نیم سیر [illegible]
و بدستور روغن خورکه در علاج نسیان گذشت روغن کنند لقوه بلغمی که [illegible]
چشم و روی و لب علامتش در طول رطوبت دهان و بینی و سپیدی
و بسیاری بول است انها که بر ایشان مرض لقوه رسید مرغ صحرا از دام
ایشان بر بهد گر جوز بوا در دهن خود شب و روز [illegible] نگاه خواهد افتاد
مفید و اگر جوز بوا در گردن [illegible] کشیده بیاویزند [illegible] مفید بود [illegible]
لقوه که از رطوبت [illegible] لقوه کی [illegible] روی شند [illegible]

سقوطری یکمثقال تربد یکدرم حب النیل وافتیمون از هر یک درمی و نیم شحم
حنظل و نمک هندی و مقل ازرق و کتیرا از هر یک دانگی همه را بکوبند و بیزند
و دو درم غاریقون [illegible] زاینده اضافه نموده باب کرفس یا بادیان
حب کنند و چنانچه ساخته در عسل یا چیزی که مشابه آن بود غلط شود و فرو برند
تشنج یعنی درهم کشیده شدن عضو چنانچه راست نشود علامتش در بلغمی
گرانی اعضا و فراموشی و سفیدی بول است : چو عضو از تشنج از بلغم بند
او زود زود از سختی براحت کشند : در تنقیه کوشش زود زیرا که علاج مشکل
گردد مرض چو مستحکم شد در تشنج یبسی که بعد از تب و اسهال و غیر بهم رسد
گردد به تنقیه حاجت نباشد بر چیزهای تری فزاینده چون [illegible] و جزره
و اکثر انگوشت به او اصفاناج [illegible] باید در روغن بنفشه بادام
که صفتش در علاج سهر گذشت باید [illegible] راست عضو حالکه جم
نکرد و چون از ماده سرد و تر بود علامتش سردی لمس و گرانی اعضا
و نرمی نبض است : هر کس که گرفتار تمدد گردید [illegible] حبوب مسهله فایده دهد

[illegible] نقل [illegible]
[illegible] بکنند و [illegible]
[illegible] جلیله [illegible]
[illegible] فلفل [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] القاقل [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] استعمال نمایند

باید که صبح خورد حب ایارج دو یا سه بار باشد که از این مرض بکلی برهد صفت حب ایارج
در صداع بلغمی گذشت هم در علاج لقوه که رطوبی بود نه یبس از آنکه رسد
از مرض لقوه گذرد باید که بیمار از زمین [illegible] آئینه چینی بنظر آورده در خانه
تاریک بنشیند بگذارند آئینه چینی عبارت از آینه ایست که از [illegible] ساخته
باشند رعشه یعنی لرزیدن عضو چون از ماده سرد و تر باشد علامتش [illegible]
و گرانی اعضا و عدم تشنگی است اگر شربت بلغم [illegible] و
مسهل که مناسبش بود باید داد و [illegible] شراب با جاعش [illegible] باید [illegible]
باز ایستاد و اگر سببش خشکی عصب باشد علاجش علاج تشنج یبس است که بعد از این خواهد آمد
ان شاء الله اختلاج یعنی پریدن عضو چون دائمی شود اگر در روی بود مقدمه لقوه باشد
و اگر در شکم بود مقدمه صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه [illegible] که در نواحی
سینه است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه سکته چون عضو کسی در بدن آغاز [illegible]
باید نمک گرم بر آن عضو نهاد در دفع [illegible] لطایف [illegible] که بدن پاک کند
باید داد صفت صبر صفت حب که بدن را از خلطهای غلیظ پاک کند داند صبر

جوفی

اندر ببندند نش روغن بنفشه بار روغن سه ... علاج امراض چشم مرکب است
از هفت طبقه و سه آب ترتیبی که مذکور میشود ابتدا از طبقه که محاسن است طبقه
ملتحمه طبقه قرنیه طبقه عنبیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه رطوبت جلیدیه
رطوبت زجاجیه طبقه شبکیه طبقه مشیمیه طبقه صلبیه و قوت بینایی
در رطوبت جلیدیه است و باقی رطوبات خادم اند و ... که
است در اندرون پلک لوحی که مژه روید چشم ...
نزدیک ... سکنجبین و جلنجبین ... که ...
سکنجبین ... و جلنجبین انگور ... زرد ...
کز بادام ... است ... آید ... غ
می باید ... چون ... دماغ حاصل کرده ...
لشیر ... پلک ... که ... و حرارت کرده از
پلک ... این مرض از رطوبت غلیظ ... است در پلک
... که ... از ... بیاید ... گرم ...

امیر روغن گل ... و صفت روغن گل در علاج ... خواهد آمد ان شاء الله تعالی
شوناق ... زیادتی ... در پلک بالا علامتش گرانی پلک ...
چشم در پلک ... پیدا گردد ... و ... گردد
تا ... که دست کاری بکنند تا ... اگر ... و اگر ... از ...
منقول است که ... دفع کرده است که ...
بود در گوشه چشم از جانب ... علامتش آنست که چون انگشت ...
ریم بیرون آید ... گوشه چشم ... علاجش ...
که ... گذارند ... امید بود که ... بهبود ... و اگر ... علاج ...
... و ... خون ... در گلاب ...
حل کرده صبح و شام ... گرم ... و اگر ... دفع ... کنند ...
اندرون پلک ... و سبل که ... برگها ... سفیدی چشم
حدوث ... از رطوبت ... است و ... از امتلاء دماغ ...
چشم ... سبل ... احمر ... باشد ...

UNI SARO 1935 ISFAHAN MINASIAN

تا نفع دهد ذرور اغبر باید صفت شیاف احمر رنگار سه درم اقلیمیا نقره و صمغ
عربی و سفیدی از زیره از هر یک ده درم اشق که مغز او در علاج برد
بجز ربوست دو درم و نیم همه را بکوبند و به بیزند با آب سداب سرشته شیافها
کنند صفت شیاف احمر شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته
و زاک زرد سوخته از هر یک دو درم زنگار دو درم و نیم زعفران و مرمکی از
هر یک دانگی و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یک یکدرم همه را بکوبند و به بیزند
و نیز از کنند تا آب سرشته شیافها کنند صفت ذرور اغبر توتیا مغسول
و شنج سوخته از هر یک دو درم نبات مصری یکدرم همه را کوفته و بخته صلایه
کنند تا همچو غبار شود از رمد یعنی درد چشم و آن عبارتست از ورم ملتحمه
علامتش درد و موی سرخی و رم و تیری رگهاست چون از رمد نیک گردد
و از خنده تا اثر تو آید بکشند چشم و نبات مصری با میران باید چو غبار گرد
در چشم افکنند کیفیت ... مذکوره چشم مغز د و مثقال نبات
مصری سه مثقال میران یکمثقال همه را کوفته و بخته صلایه کنند تا همچون غبار گرد شود

طرفه که نقطه سرخ یا کبود بود بر سفیدی چشم در چشم بود ای که طرفه ظاهر باشد
پس نقطه تر اغبار خاطر باشد چون دیده چو دید کنند دارو گرد دفع گرد در بود در
چشم را به بخار گلاب سر گردانیدن نیز مفید است ظفره یعنی ناخنه
در چشم تو ناخنه چو پیدا باشد از بهر تو نیز کشش مهیا باشد جبر یکی بود در پی مر منی
فایده مند نزد یک حکیم رو شنا باشد صفت باسلیقون روی سوخته
پانزده درم کف دریا اقلیمیا زرد دو تک تنشا بوری و شادنج مغسول
و چند بیت شرو سرمه و سنبل از هر یک ده درم قرنفل و دانسته از هر یک درمی
صبر سقوطری و ماهیا از هر یک یکدرم مرمکی و نشا در زرد چوبه از هر یک سه درم
پوست هلیله زرد چهار درم همه را کوفته و بخته صلایه کنند تا همچون غبار شود
بی رانش چشم ورم که بود چشم تر اموجب درد هر درد و نو دعارض گلگون زرد
چون پاک شود دو منزه از بهر علاج نزدیک بیماری کند را بیاید د مدیگر هیم ولیک نبود
با نقطه زیم و زرد است صفت شیاف کند را نرو دست که شیر چرا بود زده پلشند
و دفیون و کتیرا از هر یک دو می کند زرد یا یکدرم سفیده از ده دانه درم

صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و بیزند و به سفیده تخم مرغ سرشته شافها کنند و قبل
از کشیدن این شیاف چهره پاک شدن تمام عمل داور شیر و خرزهره حل کرده هر روز
سه نوبت هم گرم بچکانند بیاض که سفیدی بود بر سیاهی چشم در چشم تو چون
بیاض پیدا گردد و نفعش بسیار تمنا کرده گر آب شقایق بچکانی بعسل
تا چشم بهم زنی مداوا گردد و این وقتی بود که بعد از صداع پدید حادث گردد
جهت بیاض که از قرحه عارض شود علاج نپذیرد انتشار و پرکنده شدن شبکه
عنبیه که موضع روشنائی چشم است چون از کثرت رطوبت منبسط شده بود علاجش
منع باقی از جوع و ریاضت است اد رویه چون انتشار پدید آید اسباب
مهیا کرده و گر کثرت سفیده بود موجب آن چون منقبض رود مداوا گردد
که تنقیه دماغ کنند صبر سقوطری یک مثقال بزند و پوست هلیله زرد از هر یک
حنظل و مقل ازرق و مصطکی و کتیره از هر یک دانگی نمک هندی یک دانگ و نیم همه را
بکوبند و بیزند و نیم درم غاریقون بموینه بیز گذرانیده اضافه نموده با آب
بادیان خمیر کنند و حبها ساخته در عمل با جزئی که مشابه آن بود عطا شده فرو برند

ضیق و سوراخ تنگ شدن شبکه عنبیه چون از غلبه رطوبت منی و عدم ظهور
رگهای چشم است ضیق حدقه اگر شود عارض مرد گویم چه چیز باشد از او در خورد
که غیر از رطوبت شود دیگر آن و نقش نشان دادن زعفران باید کرد
زعفران اشق که منفعتش در علاج جرب مذکور شد دو درم زعفران در بکار
از هر یک درمی ماميثا و گل سرخ و صبر سقوطری و مرمکی و انزروت و صمغ عربی
از هر یک درمی و نیم همه را بکوبند و بیزند و با آب سرشته شافها کنند
که نمودن چیزها است مثل مگس و شبه در پیش چشم چون از بخار معده بود علاجش
زیاده شدن از امتلای معده و مقعد رحم است حبی که اخلاف فریستیکی
صدافت فته و کمینش هر جا که بخار معده باشد مسهل الطبیب و دوا همین نام
صفت مشهور که معده را از اخلاط مختلف پاک گرداند صبر سقوطری سود و نیم مثقال
غاریقون بموینه بیز گذرانیده یک مثقال اطریفل که صفتش در علاج دوار گذشت
دو مثقال همه را بهم سرشته غلوله کنند در شربت سفید باجزئی مشابه آن بود غلط شده
و دیگر صفت شربت سفید در علاج دا الثعلب خواهد آمد ان شاء الله تعالی

[illegible]

نزول الماء نیز نوعی از آمدن آب در موضع روشنائی چشم و آن رطوبتی غریبه
بود که در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقهٔ قرنیه بایستد و مانع دیدن
گردد و حاجب اگر رقیق و صافی بود در ابتدا ... و در انتها بدشواری دفع
شود و اما اگر سیاه و سرخ و سبز و زرد و کبود و غلیظ و تیره بود ممکن نبود
نه بدارو علاج پذیرد و نه به دستکاری هر که را نزول آب بنیاد شود
... دل ... شود که صاحب آن میل کند ... صحیح ... سقوطری
یکمثقال پوست بلیله زرد و صمغ و کثیره و محموده و زعفران از هر یک
دانگی گل سرخ دو دانگ همه را کوفته و بیخته با آب حل کنند و ...
با هر یکی ... آن بود غلیظ شد و فرو ریزد ... بر شب کوری ...
را حادث گردد که چشم ایشان سیاه باشد از غلبهٔ ... شب کوری زاید
... گونه غم و الم ... روی ... گردند با آب ...
و ... است ... بیشتر ... اکثر مردمان را حادث شود
که چشم ایشان ازرق بود ... از وقت اوج با مره ...

از وقت اوج با مره روی نمود از روی علاج صاحب عارضه را ... باید فرمود
و ... تنها شربت عناب که صنعتش در علاج سرسام گذشت با شربت
خشخاش که صنعتش در علاج خواهد آمد ان شاء الله تعالی ضعف البصر یعنی نقصان پذیرفتن
قوت بینائی چون از رطوبت ... بود علامتش سفیدی چشم با سایر علامات غلبهٔ بلغم است
ضعف بصر چو از رطوبت زاید ... مسهل آن ... کرد ...
و بعد ... پاک ز خلط دیگر ... کحل روشنائی باید صنعت کحل مروارید
ناسفته یکمثقال ... یکمثقال و نیم بوره ارمنی دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه
از هر یک مثقال مشک قیطی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود علاج
امراض گوش ... گرانی گوش چون از بلغم باشد علامتش گرانی سر ...
خواب ... اگر گرانی گوش بود ...
... از بهر علاج ... گوش بود ... دارو ...
کنند صبر سقوطری ... محموده ... از هر یک دانگی
همه را بکوبند ... آب حل کنند

وجهها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه آن بود غلیظ شده در زیر نهند بغ و آواز گوش
چون از فوت حس بود علامتش دریافتن آواز نی یا رعد بود است و چون از دماغ
بود طنین از فوت حس اگر طنین کسب سپید نزدیک خرد معلطات مفید
و آن لحظه که یا دستش سبب ضعف دماغ بر سر مقویات باید مالید مغلظ چیزی را گویند
که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو و مقوی چیزی را گویند که مزاج عضو را باعتدال
آورد تا قبول فضول نکند چون روغن گل و مورد صفت روغن گل در علاج قرحه
الاذان خواهد آمد انشاء الله تعالی صفت روغن مورد ترسه روغن کنجد بکمن کوبیده بجوشانند
تا روغن بماند با برگ مورد خشک سه سیر در نیم آب جوشانند تا نزدیک به نیم آید
صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند وجع الاذان
یعنی درد گوش درد گوشت اگر صفرا باشد روزی زرد و چشم توسید ابر کرب
شقیقه تفت بعد تنبیح کوری از روی علاج حب در باب صفت حب تنبیح و تنبیح صفرا
در صداع صفراوی گذشت قرحة الاذان یعنی ریش گوش ای اگر بود قرحه
گوش تو سفیده که مرهم اسفیداج ملین بپاشند و آن در هم که تو وقوع ذکر وقدیم

چون ... نقرس بار ورا
سود و الله و ... پای زور ام
یا روده ... و ... صفت آن
نعل کنند ... ارزنی کوفته
... جا و کنند

سوم ... مرهم

چیزی شو و شو و جو زسره کاو مفید صفت مرهم اسفیداج موم کافوری دو درم و چهار درم روغن زرد
گل حل کنند و سه درم سفیده کاشغری کوفته اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود
صفت روغن گل سرخ تازه سه سیر روغن کنجد نیم در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب
نهند یا برگ گل خشک یازده درم در نیم من آب جوشانند تا روغن بماند طریق
استعمال هر یک از مرهم و زسره مذکور آنست که گاه خشک را فتیله خرقه بدان
آلوده سازند و در گوش نهند دخول الحیوان فی الاذان و تولد الدود
فیها یعنی در آمدن جانور در گوش چون مورچه و غیر آن علامتش احساس
حرکت ولیف و بید آمدن کرم در گوش علامتش احساس حرکت وی و درد
در گوش تو هر گه کر بیقدر ورود آب حیوان که مرده آید و دود کرم ... نیم
با آب گشنیز تقطیر کردی تا مقصود ... در ... و تقطیر چکانیدن دخول الماء
و الاذان یعنی در آمدن آب در گوش علامتش تقدم ملاقات آب و درد عظیم است
چون آب بیرون ... گوش نواحی ... صبح ... و در گوش
تو جوب با بایان ... و اگر نکند آب بیرون آید زود وادرا گوش

... و ارد
... صفت آن ... کنند ...
... زاج ... بعیل ...
... نوع دیگر
... منطور بودن و ... تنقال
... زنجار ... تعیل ...
نوع دیگر ... منفعت والله
صفت آن ...
... و سفیداب ...

ودر گوشش بکف دست نهادن و یک پای که از جانب همین گوش بود
برجستن همین نفع ظاهر نبود علاج مبی ضم یعنی باطل شدن حسی که بوییدن دریابد
چون از مواد غلیظ باشد علامتش کدورت حواس و گرانی سر و غلیظی بول است
ای اگر تراوش نم باطل شد احساس بوی خوب و بد مشکل شد اخلاط غلیظ
گر بود موجب آن از دوا رو سهل نتوان غافل شد سعوطی که خلطهای
غلیظ را دفع کند صبر سقوطری یکدرم شحم حنظل و اکلیل و سنبل و زعفران و جند
و ابارون و حب البان و مصطکی و افسنطین و محموده نر بد و سلیخه از هر یک
نیم دانگ همه را کوفته و بیخته با آب حمیر کنند و حبها ساخته در عسل یا جری که مناسب
آن بود غلط سازند و بر زند قروح الانف یعنی بد بوی بینی چون از تعفن خلطی باشد
که در مجری بینی بود علامتش آنست که در گرسنگی و سیری زیاده و کم نبود
از بینی اگر تن و زبون گیرد طبع همه کس از ان رمیدن گیرد باید که حب
سنبل کوفته را از روی دوا در رمیدن گیرد بباید داشت که در ما
الانست الجه در بینی دمند بعد از ان باید دمید که بینی را الجمر یا بول خشک بشویند

جفاف الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی صفرا باشد علامتش سوزش دماغ
و بیخوابی و اضطراب است ای عیش ز گرمی شده بر طبع تو سرد و در خشکی بینی
ز خوشی آمده فرد بر بینش سر نوآب کدو زده با روغن بادام طلا باید کرد صفت
روغن بادام در علاج دوار گذشت **قرحة الانف** یعنی ریش بینی چون از مواد
تولدش در بغض دماغ بود دو خواه در غیر آن بینی ز قرحه جز خواهد بود
حال تو از بی مرضی دگر خواهد بود داری چو بکار مرهم ابیض را شام مرض را
سنحو خواهد بود صفت مرهم ابیض در قرحة الاذن مذکور شد **رعاف**
یعنی خون رفتن بینی چون کثرت آن باشد گویند کسی زان احلاط جان رسد و اندکم
زیرا آن نبود در حکم بستن خرافی کنند آسان بستن خون بینی اتفاق
کنند و غیر آن از او قبیه رعافیه که بعد از این خواهد آمد چنان هم که کوفته و بیخته
در بینی دمند یا آب گشنیز بچکانند یا پنبه کتان فتیله کنند و سفیده تخم مرغ
تر کرده بدان آلوده سازند و در سوراخ بینی نهند بعد دوا دیه که رعاف را
دفع کنند چون لطابی که مذکور شد و ادویه رعاف اگر مشهور نبود گر باید گرم

زوفا دور بود افیون و دفاق کنند زاک علیس کلنار اقاقیا و کافور بود
واگر قبل از بکار داشتن این ادویه سر را بار زر الحکم بپیند و کج را با بر آب
با آب سماق با سرکه حیر کرده بر پیشانی ضماد کنند یا طحلب بیخ کشنش
چون ایشان نهند نغش زود تر ظاهر شود و زکام یعنی فرود آمدن رطوبت
از دماغ بجانب گلو یا بینی و بعضی از اکه بجانب گلو فرود آید نزله گویند
چون از گرمی بود علامتش سردی آنچه از دماغ فرود آید و سوزش گلو
و بینی است از آنکه زکام گرم حادث گردید پس فایده از شراب بنفشه خورد
چون ساختن پس از شراب مذکور غذا از ماش و جو دغشر افتاد مفید
صفت نیلوفر گل نیلوفر دربائی ده درم در نیم من آب جوشند تا بقوام
آید هم در علاج زکام قند سفید در آن حل کرده جوشند چون از سردی باشد
علامتش سردی آنچه از دماغ فرود آید و گرانی سر و دوار و اما چون زکام
از سردی بگردد از اشربه جز شراب زوفا نخورد و در اغذیه ترتیب
نماید نخود آب نانخواه دهند این مرض را ببرد صفت شراب زوفا جهار درم

طلا اینکه در درد سر را نافع است صندل زعفران
مر زعفر افیون انزروت
ساوی بگلاب حل کرده بر صدغین
طلا کنند
طلا اینکه در درد سر زود نافع است
صبر صندل زعفران
عدس ... با سرکه حل کرده
طلا کنند

زوفا خشک بیخ کرفس بوست بیخ بادیان و بوست بیخ کبر از هر یک درم همه را در
آب جوشند تا نیمه آید صاف کنند و نیم من قند سفید در آن حل کرده جوشند تا بقوام
آید علاج امراض روی یعنی ماس سرخ که تمام روی را فرا گیرد علامتش
بیست بیمز و تشنگی و اندوه است ماشی جو باشد اما باشی نبوده باید که از
رگ زود فصد نمود خون کم گیرد و مسهل خورد و نار و سیم می سازد طلا از صندل
سرخ و سفید از هر یک ربع درمی در چهار سیر آب کشنیز حل کرده ضمه گشنان
کهنه زمان زمان طلا کند یا دشتنام بعروس حمایل کند و رنگ روی
عارض شود حدوث این مرض از حدت خون سوخته است
و تنها که گرفتار رباد دشنام شد که رگ زنند و خورد و دشنام شد مطبوخ هلیله
کرکنی و در طرایق تجربه کاری صفره سفته هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از
هر یک چهار درم سنبغه وکل سرخ و تخم کرفس و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک
دو درم و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک
یازده درم همه را در سه سیر آب جوشند تا از دیک بیست سیر آب آید صاف

طلا اینکه
روغن کنجد
ریش را نافع است صندل زعفران
عدس مقشر گل سرخ نبه پز در سرکه جوشانند
... شکر سفید ابیض و آرد جو کوچک روغن
سکل آبان بیامیزند و طلا کنند
طلا اینکه ... آب ماش نرم که بعد ... ریش
درد از ... و دست بارو ... و پشم و روی
... ضماد آن صبر اقاقیا
زعفران
... ماهینا
وهر ... کوفته ...
... از سبوس ... هر کدام
بسرکه و آب ... طلا کنند

کنند و سه سیر خرفه و دران حل کرده و صاف نموده نیم گرم بیاشامند علاج الامراض

تشقق الشفه یعنی شق شدن لب چون از صفرا بود علامتش تلخی دهان و خشکی

لب و درشتی زبان است ای اگر تشقق در لب ظاهر شد باید بعلاج ان که

طبرزد کرده صفرا بود از سهل آن پس دفع چنین مرض توان قادر شدن و دفع

چنین مرض توان قادر شدند بیانی مرهمی که تشقق را دفع کنند هرکس که تشقق لبش

کند

آزار و سر خوردی خشک زبان داشته باید که زرده مرغ اسفیده روح مرهم

در لب خود بگذارد و باگیره و لعاب اسرار هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته سه مثقال

مغز ساق گاو آمیخته نگاه دارند و مرهم شقفه بر لب اگر لب چون از خون بشد

خاصیا زه و شیرینی دهان و بسیار گشایست هر کس از خون لبش ورم خواهد کرد

صد گونه نکایت از الم خواهد کرد اگر کم بکنند خون تبین بخورد بر جوالش در ربع

مرض سنم خواهد کرد صعب متین کمد در مرضها دموی نافعست تمر هندی تلخ سیر

شب در آب کنند اشسته صباح صاف کنند و سه مثقال شربت عناب که صفیه

در علاج برسام مذکور شد آمیخته نیم گرم زعنب کنند علاج اخر لغم و دهان

بثور خشونت دهان چون از گرمی بود علامتش درد موی سرخی جوشش است اگر گرمی ارتفاع

کرده پدید از راه علاج بر بنا بد کرد به کلنار گل سرخ و سماق سوده بر روی

بیاید پاشید و اگر قبل از پاشیدن این ادویه اب انگور نوره و اب گشنیز

تر و اب الوبه با یکدیگر آمیخته نیم گرم مضمضه کنند نافع است هم در علاج

چون از سردی باشد علامتش در بلغمی سفیدی جوشش است و در سودا

سیاهی آن از سردی اگر قلاع پیدا گردد اسباب فسردگی مهیا گردد

باشی جور آن خاونت سوده بسو مره عجب که مداوا گردد سیلان

من الفم یعنی آب رفتن دهان چون از بلغم بود علامتش عدم التذاذ کثرت غلیان

غلبه بلغم است صعتر کوارش زیره نبات نیمی در نیمی آب جوشند با یک

سنگ غلیظ شود و یک رافر دکیر نوده مثقال زیره که درگه بر وروده بکشند

و تف داده و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال قنفل و یک مثقال نوده همه را کوفته

و بیخته اضافه نمایند دلت کنند تا نیم سرشته شود و لبش از روی سنگ

باجر بکر مشابه آن شود و ریز نزد بر شکوارش عود مشکو ارش زیره سا زخم جرعی

ابنت عود قماری بحذرم پوست ترنج چهار درم قرنفل و بادزهر و مصطکی
از هر یک سه درم قاقله کبار و سنبل و زعفران از هر یک دو درم
زنجبیل و دار فلفل و جوز بوا از هر یک درمی نبات مصری بوزن همه
عی بد بوی دهان علاجش در صفراوی نسخهٔ در عرعر بنفس است و در بلغمی
رطوبت ... و سفیدی بول چون موی بر از دهان انسان آید از همه بیش حقی
ح انسان آید از خوردن مسهل که خلط غالب را اخراج کند علاج آنکه آید
و بعد از ان لعاب مسهل برآب گشنیز ترشی و زرشک مداومت نماید و غرغره
و بسیاری گویند ده عدد کتیره سفید و دو مثقال شادج هندی یک مثقال مشک
قرنفل نبات مصری در وزن ادویه همه را کوفته و بیخته بلعاب بسبوس خمیر کنند
و حبها ساخته هر یک بقدر نخودی دایم در دهان نگاه دارند علاج امراض
دندان وجع الاسنان یعنی درد دندان چون از گرمی بود علاجش زر آب تشنی
از آب سرد است دندان ترا گیرد از گرمی درد سرکه بگلاب مضمضه
کرده از اشربات سکنجبین با حب و از اغذیه ... بانی کرده باید خورد

صفت

صفت سکنجبین قند سفید بهمین وزن همین آب جوشند تا غلیظ شود و هیچ سرکه
سه کرت اضافه نمایند و دو سه جوش دیگر دهند ضرس یعنی کند شدن دندان
دندان همچون کند شود درد و باید سنجیم بنشیند از مالاید از خوردن ترش
خوردن زود علاج زانرو که بدست جوشش اگر نه معتد خاییدن
برگ خرفه و مغز بادام شیرین مفید است دود الاسنان یعنی کرم دندان صورت
این مرض از عفونت رطوبت است دندان را از آن سوراخ شود از دود و بو
بشنوی و سعابش ... تا هرچه بود زود دست خط کرد به بزر و تخم کند تا مکی
دود علاجش دود کردن به بزر و تخم کند تا انست که در مثقال تخم کند تا دهت
مثقال به بزر بکوبند و در آتش نهند و بنا به قیف قرو دندان کرده و دهن قیف
را بندد و آن دارند علاج امراض گوشت بن دندان استرخاء اللثه یعنی
سست شدن گوشت بیخ دندان چون از رطوبت خون باشد علاجش
رطوبت دهان و سرخی زبان و در ... است ... هر که ... فاسد
بدر جا ... تا که ... باید که ... و از ان ... قدری از دندانها

از جهت ... از ان ... و ... آنکه ...
... مثقال ... مثقال ...
... دو مثقال ...
... آن ... شود ...
... دندان ...
تا محکم شود مانند ... دهان ...
تا توره بجوشد ...

و هر روز دو سه نوبت گلاب و آسماق بارکه عنب الثعلب با یکدیگر آمیخته مضمضه کند
لثه دامیه که خلاصه معنی آن خون رفتن از گوشت بیخ دندان تولد این علت
در اکثر از رطوبت است چون لثه دامیه شود عارض گردد از بهر سنون بیخ باید ساخته آورد
عفص و عدس اقاقیا و کزمازک گلنار و شب یمانی و بزرالورد سنون داروی و عفص
مازو و شب یمانی و زرنب و بزرالورد و تخم گل ورم اللثه یعنی آماس گوشت بیخ
دندان علامتش درد موی درد و سرخی دهان است و در ضعف یدی سوزش
و نیش و نیش زدن در بعضی بعیدی ورزی آماس و درد سودای سیاهی و جکس آن
و از اگر رجوع نشود بدین گردد که زندگی الم خواهد دید و اگر خلط کرم باشند
سببش خلط دیگر خواهد بود از مسهل آن خلط رجوع بعد از فصد شربت عناب
عناب درد و موی و صفرای آب انگور و نوره و دانه شیر بر هم گرم
مضمضه کنند و در بعضی سودای لعاب خطمی و عسل تاکل اللثه یعنی
خورده شدن گوشت بیخ دندان صورت این مرض از ماده
حاده خورنده است چون خورده شود لثه تا اسی بکوعید شیوه رخش و عطر دار

از سر چند کند کف آورد و بکوب و لبسان آن تجربه کنش هر که فصل و شهید صفت
سر که عفص در علاج حد در گذشت علاج اعراض زبان بطلان الذوق یعنی باطل
شدن حسی که مزه چیزها را دریابد چون از ماده و سرد و تر بود علامتش رطوبت دهان
و زمی بنفش و بی رنگ و قار و زرد است هرگاه که حس ذوق باطل گردد دریافتن مزه
مشکل گردد افراج کنی چون خلط غالب زبان اندکی بکش رود از ایل گرد و بعد از
افراج خلط غالب ایارج فیقرا که صفتش در صداع بلغمی مذکور شده مشغول
بیخ سیر آب کامه انبجه هر روز به چهار نوبت نیم گرم مضمضه کردن نفع تو اند
است یعنی چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی و آب رفتن دهان
و سفیدی زبان است ای اگر کران زبان باشد در چهره بلغم
جوشانده باشد باید که غرغره از خوردن خل چند اگر در این مرض تو اند
باشد صفت غرغره مذکوره خردل یعنی تخم ننانوکه بعضی منهو ارشد ده مثقال
در همین آب جوشند تا به همه آید صاف کنند و ده درم گلاب اضافه
نموده زمان زمان گرم غرغره کنند سنتی ملازه کر زاعارض شود بلغم بود

سفید
حب فلفل و بعض که چون زبان از بلغم ... سند
صفت آن هلیله ... و افتیمون ... بلیله ... کابلی ... وج
از هر یک ... فلفل ... و ... بستانند
... داروها را ... حب سازند
وقت خواب ... ده درم ... زرنباد
و ... هلیله اصلاح ... ده درم
حب مقل و ... که ... جای ... ده درم
... مقل ... ده درم
صفت آن هلیله کابلی ... روغن کاو ... گرده درم
... مقل ... تا حل شود
... بیاورند ... زنجبیل ... وج
حب ... صفت آن
... ده درم
طبیعت ... دوم ... ده درم
... ده درم ... نیم درم
حب ... ده درم ... وقت خواب
... حب ... ده درم ...

ماده اش بارد و تر بود باشد زبرای غرغره نزد حکیم خردل سکنجبین ... بود
صفت غرغره مذکور خردل که صفتش در علاج ثقل اللسان گذشت ده مثقال بکوبند
در شش آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و ده مثقال سکنجبین در ان حل
کرده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند استرخاء اللوزتین یعنی سست
شدن دو کوه در دهان است چون سستی لوزتین حادث گردد احوال او از صورت
آن گردد که غرغره سازی بگلاب و مازو ظاهر شود فائده بی حد و عدد
صفت غرغره مذکور مازو ده عدد بکوبند در شش آب جوشانند تا بنیمه آید صاف
کنند ده سیر گلاب اضافه نموده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند خناق
یعنی درد آمدن گلو چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و روی و پری رگهاست
گردی جو خناق باشد استفراغ اسهل لحظه بعجت که ترا با دمنفاد چون ماده خون
باشد در رگ بکشائی که دفع نگردد المست باشد شاید بعد از رگ زدن
رگ زیر شاه توت را در آب کشنیز حل کرده زمان زمان نیم گرم
غرغره کنند و دیگر مذکور را بدستور رب انار که صفتش در علاج عطش خواهد

آمده یکنت دخول العلقة الحلق یعنی درآمدن زلو در گلو علامتش اندوه ظاهر شدن خون ریختن
ای خون گلو بند زلو داد خبر خون آمده مردم از گلوی تو بدر کر غرغره سازی
آب گل و دل بهک چیزی نبود بتر از ان نافع تر صفت غرغره مذکوره
خردل که صفتش در علاج استرخاء اللهاة گذشت ده مثقال بکوبند در شش
آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و پنج مثقال نمک در ان حل کرده زمان
زمان نیم گرم غرغره کنند قرحة الحلق یعنی ریش گلو علامتش درد و بیرون
آمدن ریم و ریم است چون شد گلوی تو ریش ای مخلص کو ...
از سنجم در مکدر تخم کلو و از نوت مسکوب را از ان اندک اندک بموم روغن بیخور مراد
بموم روغن روغن ست که از موم کافوری در روغن کنجد ساخته باشند ...
اختیار کردنش باد و یه مذکوره آنست که سر صباح بجدرم از وی دو درم اندرو
سوده و یکدرم تخم گل کوفته و بیخته بهم سرشته غلوله کنند و یکیک را بر زده تخم
مرغ آلوده ساخته فرو برند شب المعظم ... یعنی بند شدن خار یا استخوان
در گلو چون ریزه استخوان باشد یا خار در جوف گلوی کسی ... لقمه که بعد از فرو بردن او

تن نیس رسد منفعت نشد باید و جرون کوفت کاو که ابریشم در آن بسته باشد
ابریشم و کشیدن ابریشم تا کوفت بیرون آید علاج قوی بود بلع الابر یعنی فرو بردن
سوزن علاج این عارضه حاضر نیفرست سوزن چون فرو دادی بخور در فهم زرد
این که فرا بیفت مقصور باید دو مثقال مغناطیس خوردن زیاده با ب انگور
مغناطیس سنگ آهن رباست و طریق اختیار کردن آن آنست که هر سه مثقال
ارزه [illegible] آب انگوری امیز بدو نیم گرم بیابان مند
و چون زرد یک ساعت بکذرد [illegible] بخورد تخم سفید و تخم خطمی
و تخم خبازی از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک سی عدد مجموع
در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند و یکسیر روغن
با سرکنجبین بدان حل کرده و صاف کرده نیم گرم بدان رغبت کنند و اگر طبیعت
وی را اجابت کند فقه و کنند غذا اکر داب خورند مجرب است و اگر
علامت سردی و تری از عدم تشنگی و آب رفتن دهان و عجز [illegible] ظاهر شود
هر صباح آبی که ده عدد انجیر در آن جوشانیده باشند ده مثقال عسل شیرین کرده

و در شناختن زیاده کند علاج درد پشت از وجع کرده نان به برند
و در رنیخ بران نان زبر ده و کم در پشت ببندند نافع بود علاج زکام هفت
عدد دو نار را در [illegible] که بر آتش نهند و شب در شبنم کذارند و انکه
هر صباح نهار ناشتا یک عدد دو نار و قدری از آن آبش بخورند نافع بود
هر کی را که پیکان تیر در تن مانده باشد و دس را ابر و نیم کنند و بر
جراحت بندند پیکان بیرون آید اگر زن آبستن بود سفید [illegible]
کنند و بخورد کودک از شکم او بیفتد هر که را الوان کرفته باشد شیر گوسفند
غرغره کند به شود اگر کسی را سینه گرفته باشد خایه مرغ خاکینه را گرم کنند
و شکر زعفران در وی کنند و بخورد به شود اماس هر عضو که [illegible]
سرگین گاو را گرم کنند به بندند به شود اگر کسی با پیکان در پای
مانده باشد سرگین گاو را با روغن بیامیزد و بجوشانند بر آن جای نهند بیرون آید
و دیگر هر که را خون آید از گلو سه پاره خشت پخته بآتش نهند تا سرخ
شود و با شیر گاو اندازد تا گرم شود بخورد به شود و اگر قی خون کند

اگر کسی را انقلاب معده [illegible] رکی [illegible] نهند [illegible]

بستانند تا سه کندم وخون سیاه وشان از هر یکی منقالی کوفته و بیخته باب سرد بخورد فرموده اند از برای انکه چون احتیاج افتد بکتابهای حکمت ملاحظه نمایند که در تاخیر افتد و در سفر و حضر همراه و حاضر بنی اکنون چون اشارة مخادیم درین بود بحسب اشارت و بر سبیل اختصار کلماتی چند درین کتاب بهم آوردیم بعنایت الله تعالی امید که بنظر احبه و اعزه مقبول افتد بمحمد و آله انکور شیرین کرم و ترست و طبع را نرم دارد و قوة دهد سفید ارسیاه خوب ترست اما تشنکی آورد و چون در عقب آب خورند باد در شکم اندازد انار شیرین دفع مضرت او کند شفتالو سرد و ترست تب های کرم را سود دارد اما کرم مزاج را جهت [illegible] نسازد و تب های که نوبت کیرد زیان دارد و باده کهن دفع مضرت او کند آلوی سیاه سرد و ترست طبع را نرم دارد و اسهال و صفرا را بنشاند اما معده را سست کند سکنجبین قندی دفع مضرت او کند [illegible] سرد و خشک است معده را قوة دهد دل کرم را زیان دارد و قولنج را

زیاده

زیاده کند بر وروده زنجبیل دفع مضرت او کند انار شیرین کرم و ترست قوة لشت بیفزاید و سرفه را سود دارد اما صفرا تولد کند و باد در شکم اندازد انار ترش دفع مضرت او بکند انار ترش سرد و خشک است جکر و معده کرم را سود دارد اما سینه و آواز کوش را زیان دارد و حلوای انکبین دفع مضرت او بکند بر خوش بوی سرد و ترست دل را خوش کند و معده را سود دارد و بول از شکم براند اما علت قولنج را زیان دارد خرما بعسل پرورده دفع مضرت او کند سیب شیرین سرد و خشک صفرا را تسکین دهد و کنده دم کزنده را سود دارد اما علت درد مفاصل را زیان دارد و باده کهن دفع ضرر او کند سیب ترش معتدلست دل را قوت دهد و خوی آدمی خوش کند اما رک و پی را خشک کند و نفاخ نیز بود کلشکر دفع ضرر او کند آلوی زرد سرد و ترست معده محرور را سود دارد چون باشتها خورد مضرت ندارد و آب کرم دفع مضرت کند توت سفید شیرین سرد و ترست بغایت نفاخ دارد

BLANK PAGE

واطراف کوچک دفع ضرر او کند سنجد بربری گرم و خشک و معده را
خوش کند و مستی شراب را زیان دارد اما معده را زیان کار بود
فایدش شکر دفع ضرر او کند کنار سرد و خشک اسهال صفرا را باز
دارد و فایده دهد اما از معده دیرگوار بود انگبین تازه دفع مضرت
او کند خربوزه گرم و تر است رنگ آدمی را سرخ گرداند و ریگ مثانه را
ببرد اما معده را سست گرداند سکنجبین دفع ضرر او کند توت گرم و تر است
درد معده را سود دارد و تمامت رطوبات را بگدازد اما خون را بسوزاند
خیار تازه دفع ضرر او کند انجیر خشک گرم و تر است تریاق جمله زهرها
است و سینه را نرم دارد اما از خوردن او خون تولد کند مغز جوز و بادام
دفع ضرر او کند شاه بلوط سرد و خشک و گویند که قوت مثانه را
سود دارد اما حیض زنان را باز گیرد و چون بریان کنند و با شکر خورند
سود مند است عناب گرم و تر است خون آدمی کم کند و سینه را نرم کند
اما باد در شکم اندازد و سستی معده آرد کشمش سبز دفع ضرر او کند
کردکان گرم و خشک معده را قوت دهد و تریاق جمله زهرها است

اما دهان

DR. CARO MINASIAN ISFAHAN 1935

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service